

روش تفسیر باطن قرآن کریم

دکتر جعفر نکونام

استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

چکیده

بطون آیات قرآن، معارف و احکامی واری معارف و احکام ظاهری قرآن است و میان بواطن و ظواهر آیات ملازمه منطقی برقرار است، اعم از ملازمه بین و غیر بین. داشتن بطون به کلام الهی اختصاص ندارد و برای هر کلامی هست؛ به همین رو شناخت آن در توان هر کسی است که قدرت تدبیر در لوازم کلام را دارد. راه کشف باطن آیات استنتاج منطقی اعم از استنتاج مباشر و غیر مباشر از آیات قرآن کریم است.

کلید واژه‌ها: بطون قرآن، لوازم کلام، قیاس، تنقیح مناط، استنتاج

۱. مقدمه

تفسیر طبق معنای مشهورش عبارت از کشف مدلول ظاهری و عرفی آیات قرآن است؛ به همین رو بر کشف مدلول غیرظاهری و نامعهود آیات واژه تأویل را اطلاق می‌کنند (سیوطی؛ الاتقان، ج ۱، ص ۳۸۱)؛ منتها در این مقاله به جهت آن که نشان داده شود، این نوشتار به عنوان تکمله و دنباله مقاله‌ای است که با عنوان روش تفسیر ظاهر قرآن از این نویسنده به چاپ رسیده است (صحیفه مبین، ش ۱۹، ص ۴۴)، عنوان «روش تفسیر باطن

قرآن» برای آن انتخاب شده است. در اینجا مراد از تفسیر، مطلق کشف مدلول آیات اعم از ظاهری و باطنی است و البته از آن رو که به باطن قرآن اضافه شده، به معنای کشف مدلول غیرظاهری و نامعهود قرآن است.

در این مقاله به واقع درصدد آن نیستیم که نظریه جدیدی را عرضه کنیم؛ اما تلاش می‌کنیم، درباره مفاد روایات ظهر و بطن و نظریه علامه طباطبایی و آیت الله معرفت در این زمینه تقریر روشن‌تر و منقح‌تری را ارائه نماییم.

۲. پیشینه بحث

سراغاز بحث از ظهر و بطن یا ظاهر و باطن قرآن و در پی آن، روش فهم و تفسیر باطن قرآن روایاتی است که از صدر اسلام به دست آمده است. برای اولین بار از رسول گرامی اسلام (ص) آوردند که هر آیه قرآن ظهر و بطنی دارد و هر بطنش بطنی دیگر تا هفت دارد (ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه الی سبعة أبطن). (فیض، ج ۱، مقدمه و نظیر آن: زرکشی، ج ۲، ص ۱۷۰)

روایات متعدد دیگر نیز در این زمینه رسیده است؛ اما به نظر می‌رسد، هیچ‌یک نتوانسته‌اند، پرده از مراد رسول خدا (ص) در این روایت بردارند، جز روایتی که از امام باقر (ع) در تفسیر همین روایت رسیده و فرموده‌اند:

ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ما قد مضی و منه ما لم یجیء یجری کما یجری الشمس و القمر کلما جاء تأویل شیء منه یكون علی الأموات کما یكون علی الاحیاء؛ ظهر قرآن تنزیلش و بطن آن تأویلش است. برخی از (تأویل) آن آمده است و برخی از (تأویل) آن نیامده است. (تأویل آن) چون جریان خورشید و ماه جریان دارد. هرگاه تأویل آیه‌ای از قرآن بیاید، چنان که بر گذشتگان بوده، بر زندگان نیز هست. (مجلسی، ج ۲۳، ص ۱۹۷ ح ۲۷ و ج ۹۲، ص ۹۴ ح ۴۷)

به نظر می‌رسد، این روایات در پاسخ این سؤال وارد شده‌اند که آیات قرآن با توجه به این که خطاب به عرب حجاز در عصر نزول نازل شده، آیا به آنان اختصاص دارد و برای اعصار و امصار دیگر کارایی ندارد.

مؤید این نظر روایتی است که ظاهراً در زمینه همین موضوع از همان امام باقر (ع) رسیده است. آن حضرت فرمود:

ان القرآن حی لا یموت و الآیة حیة لاتموت، فلو كانت الآیة اذا نزلت فی اقوام ماتوا

ماتت الآیة لمات القرآن و لكن هی جاریة فی الباقین كما جرت فی الماضین.

قرآن زنده است و نمی‌میرد. آیه زنده است و نمی‌میرد. اگر آیه چنان بود که چون دربارهٔ مردمانی که مردند، نازل شد، بمیرد، قرآن می‌مرد؛ اما آن هم چنان که دربارهٔ گذشتگان جاری بود، دربارهٔ حاضران نیز جریان دارد. (مجلسی، ج ۵۳، ص ۴۰۳)

این روایات علیرغم وضوحی که دارند، منشأ اختلاف نظرهای فراوانی شد. بسیاری بطن داشتن را ویژگی منحصر به فرد قرآن دانستند و حتی از وجوه اعجاز آن برشمردند و تا آنجا پیش رفتند که هر معنایی را به آیات قرآن نسبت دادند، چه آن معنا با آیات قرآن ملازمه منطقی داشت یا نداشت و چه ربط آن با آیات قرآن قابل فهم بود یا نبود.

بطن داشتن قرآن در نزد بسیاری دستاویزی شده است برای آن که آنچه را نمی‌توانند به عنوان تفسیر قرآن، به قرآن نسبت دهند و از رهگذر آن متهم به تفسیر به رأی می‌شوند، تحت عنوان بطن و تأویل قرآن بیان کنند.

متصوفه همهٔ آیات قرآن را به نفس و حالات آن تأویل بردند و از آیات آفاقی تفاسیر انفسی به دست دادند. غلات نیز همهٔ آیات قرآن را بر اشخاص حمل کردند و به ائمه (ع) و دشمنان ائمه (ع) تفسیر نمودند. توجیه‌گران نیز از این بی‌قید و بندی دفاع کردند و مطالب بی‌ربط آنان را بر بطن و تأویل قرآن حمل نمودند.

این بی‌قید و بندی سبب شد، برخی برای بطن و تأویل قرآن ضوابطی را معین کنند؛ نظیر این که باید معنای باطنی با ظاهر آیه معارضتی نداشته باشد و علاوه بر آن شاهدی معتبر آن را تأیید کند (ذهبی، ج ۲، ص ۳۵۸)؛ اما برخی مانند آیت‌الله معرفت صرف عدم تعارض با ظاهر آیه را کافی ندانستند و به جای آن شرط کردند که باید میان معنای باطنی و ظاهر آیه ملازمه منطقی باشد. منتها آن را به ملازمهٔ غیربیین محدود ساختند (معرفت؛ التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۲۸). به نظر می‌رسد، وی لازم بیین را از زمرهٔ معنای ظاهری قرآن برشمرده و لذا آن را معنای باطنی قرآن خارج دانسته است.

برخی نیز مانند علامه طباطبایی اجمالاً گفتند که باید میان معنای ظاهری و باطنی ربط طولی و دلالت مطابقی باشد (طباطبایی، المیزان، بقره، ذیل آیه ۷). البته شاید بتوان سخن علامه طباطبایی را با سخن آیت‌الله معرفت یکی دانست؛ چون هر دو معنای باطنی را معرفتی کلی و رای معنای جزئی ظاهری خوانده‌اند که به واقع معنای ظاهری یکی از مثال‌ها و مصادیق معنای باطنی به شمار می‌رود.

به هر حال هر گروه از دانشمندان حسب تلقی خاصی که از باطن قرآن داشتند، راه

روش تفسیر باطن قرآن کریم

ویژه‌ای را برای کشف باطن قرآن پیشنهاد کردند. برخی کشف باطن قرآن را ویژه ائمه (ع) دانستند و سایر افراد را از فهم آن ناتوان خواندند؛ به همین رو هر روایتی را که نسبتی میان آن و ظاهر قرآن نیافتند، بر باطن قرآن حمل کردند و هرگاه ربطی میان روایت و ظاهر قرآن نیافتند، علم آن را به ائمه (ع) حواله دادند. توسط ایشان بسیاری از روایات غلات شیعه توجیه شد و بر بطن قرآن حمل گردید؛ اگرچه هیچ ربط منطقی میان آن و ظاهر آیات قرآن وجود نداشت. حمل «بحرین» بر حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) و «برزخ» بر رسول خدا (ص) و «لؤلؤ و مرجان» بر حسنین (ع) در آیات آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره الرحمن از آن جمله است (ر.ک: ناصر مکارم و دیگران، رحمن، ذیل آیات).

برخی دیگر از دانشمندان کشف باطن را ویژه عرفا دانستند و راه نیل به آن را تهذیب نفس معرفی کردند (ر.ک: امام خمینی، ص ۱۳۷-۱۳۸). آنان روشی را که برای کشف باطن آیات معمول می‌کنند، عبارت از حمل آیات آفاقی بر حالات انفسی است؛ نظیر این که در آیه وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ^۱ (نساء، آیه ۱۰۰) بیت را بر «انانیت نفس» و «موت» را بر «فناء فی الله» حمل کردند (امام خمینی، ص ۴۵-۴۶ و ص ۷۸).

بالاخره دسته‌ای دیگر از دانشمندان کشف باطن قرآن را ویژه اهل تدبیر دانسته و راه نیل بدان را الغای خصوصیت و اخذ معارف و احکام کلی و رای معارف و احکام جزئی قرآن دانسته و از آن به «تقسیم و سبر» یا «تنقیح مناط» تعبیر کردند (معرفت، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۲۸).

۳. تبیین روایات ظاهر و بطن

همان‌طور که قبل از این آمد، از ظاهر روایات ظاهر و بطن چنین فهمیده می‌شود که مردم صدر اسلام ملاحظه می‌کردند، آیات قرآن ناظر به مردم و رخدادهای معینی در عصر نزول نازل می‌شود؛ اما در عین حال مشاهده می‌کردند، معصومان (ع) همان آیات را به موارد مشابه نیز تعمیم و تسری می‌دهند؛ از این رو، از ایشان پرسیده‌اند: مگر این آیات ناظر و خطاب به فلان مردم و فلان رخداد نازل نشده است؛ پس چرا آنها به موارد دیگر تسری می‌دهید؟ معصومان (ع) به آنان چنین پاسخ دادند که قرآن ظاهر و باطن و تنزیل و

۱. و هرکس به قصد مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعاً بر خداست.

تأویل دارد. ظاهر و تنزیلش ناظر و خطاب به موارد عصر نزول است؛ اما باطن و تأویلش موارد دیگری را که همسان آنها هستند، شامل می‌شود. (مجلسی، ج ۲۳، ص ۱۹۷ و ج ۹۲، ص ۹۴ و ج ۵۳، ص ۴۰۳)

علمای اسلامی از دیرباز به این حقیقت که آیات قرآن قابل تسری و تعمیم به موارد مشابه است، تفتن پیدا کرده‌اند؛ منتها در تبیین این حقیقت راه ناصوابی را پیموده‌اند و الفاظ قرآن را که مقتبس از زبان عرف عرب عصر نزول است، الفاظی منطقی یا حقوقی تلقی کرده‌اند و بر این اساس قواعدی را به نام «اصالة العموم» و «اصالة الاطلاق» بنیان نهاده‌اند و در خصوص قرآن اظهار داشته‌اند، «معتبر عموم لفظ است؛ نه خصوص سبب» یا «مورد مخصص نیست» (سیوطی؛ الاتقان، ج ۱، ص ۶۳)؛ حال آن که در زبان عرفی - که قرآن نیز بدان نازل شده است - الفاظ عام و مطلق ناظر به موارد زمان و مکان ایراد کلام است و ظاهر کلام، عموم و مطلق موارد را در هر عصر و مصر دربر نمی‌گیرد؛ چنان که برای مثال در خصوص **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**^۱ (بقره، آیه ۶) نمی‌توان گفت: **الَّذِينَ كَفَرُوا هُمُةٌ كَافِرَانِ** را در هر عصر و مصر دربر می‌گیرد؛ چون چنین سخنی لوازم باطل دارد؛ از آن جمله ارسال **رُسُلٍ** و انزال **كُتُبٍ** عبث خواهد بود؛ زیرا وقتی انذار کردن کافران بی‌اثر و عبث باشد، ارسال **رُسُلٍ** و انزال **كُتُبٍ** نیز بی‌فایده و عبث خواهد بود.

بنابراین باید گفت: ظاهر آیات قرآن ناظر و متصرف به موارد عصر نزول است و آنچه قابل تسری و تعمیم به موارد مشابه در دیگر اعصار است، باطن آیات قرآن است (معرفت؛ «تأویل از دیدگاه علامه طباطبایی»، ش ۹ و ۱۰، ص ۸۰)؛ چنان که ظاهر روایات منقول از امام باقر (ع) نیز به همین معنا اشارت داشت.

به نظر می‌رسد، بواطن قرآن صرفاً معارف و احکام کلی - که در ورای آیات قرآن هست و با ظواهر آیات ملازمه غیر بین دارد - نیست؛ بلکه تمامی معارف و احکامی را که ورای آیات است و با ظواهر آیات ملازمه منطقی دارند، دربر می‌گیرد؛ چه این ملازمه بین باشد یا غیر بین؛ چون اصل در تفسیر باطنی، توسعه معانی و معارف قرآن است، به گونه‌ای که قرآن بتواند تبیان کل‌شیء باشد و تا دنیا برقرار است، جریان داشته باشد؛ حال

۱. به راستی آنان را که کفر ورزیدند، چه بیم دهی و چه بیم ندهی، به حالشان تفاوت نمی‌کند؛ نخواهند گروید.

به هر شیوه معقول و منطقی که میسور باشد.

براین اساس معنا ندارد که مثلاً لوازم بین را جزو بواطن آیات به شمار نیاوریم. روشن است که معنای ظاهری آیات عبارت از همان معنایی است که در وقت خطاب به مردم عصر نزول اراده شده است و آنان آن را فهمیده‌اند؛ به این ترتیب، معنای باطنی آیات عبارت از معنایی خواهد بود که در وقت خطاب به ذهن مخاطبان تبادر پیدا نکرده است؛ بلکه بعد از تدبّر در لوازم آیات به آن تفضّن پیدا شده است.

با این بیان باید لوازم بین آیات را نیز جزو بواطن آیات به شمار آورد؛ چون مخاطب در وقت ایراد کلام تنها به معنای منطوقی و مطابقی آن توجه می‌کند و از لوازم کلام غافل است و تفضّن به معنای مفهومی و التزامی کلام اعم از بین و غیر بین بعد از وقت خطاب و از رهگذر تدبّر در لوازم آن حاصل می‌شود.

به نظر می‌رسد، در روایات ائمه (ع)، لوازم بین کلام نیز باطن قرآن خواننده شده است؛ چنان که از امام باقر (ع) در تأویل *مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا* (مائده، آیه ۳۲) آورده‌اند که فرمود: «من أخرجها من هدى إلى ضلال فقد قتلها؛ هر که کسی را از هدایت به ضلالت سوق دهد، او را کشته است» (کلینی، ج ۲، ص ۲۱۰).

به نظر می‌رسد، میان آیه مذکور و بیان امام باقر (ع) ملازمه بین برقرار است و به واقع در این روایت «قیاس اولویت» صورت گرفته است. با این تقریر که اگر قتل انسان به ناحق محرم باشد، به طریق اولی گمراهی انسان محرم است؛ چون گمراهی از قتل شدیدتر است. البته رابطه میان آیه و بیان امام باقر (ع) را بر ملازمه غیر بین نیز می‌توان حمل کرد؛ این چنین که علت حرمت قتل به ناحق این است که آن ظلم است و به واقع *مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ مُصَدِّقٌ مَن ظَلَمَ نَفْسًا* است؛ چنان که قبل از آن با ظالم خواندن قایل، قتل به ناحق تلویحاً ظلم خوانده شده است (مائده، آیه ۲۹).

به این ترتیب، گمراه ساختن مردم نیز یکی دیگر از مصادیق ظلم به شمار خواهد رفت؛ چنان که در آیه ذیل نیز ظالم‌ترین مردم، گمراه‌کنندگان خوانده شده‌اند: *فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* (انعام، آیه ۱۴۴)؛ پس کیست ستمکارتر از آنکس که بر خدا دروغ بندد، تا از روی نادانی، مردم را

۱. هر کس کسی را - جز به قصاص قتل، یا به کیفر فسادى در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.

گمراه کند؟ آری، خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی‌کند.

۴. روش کشف باطن آیات

به نظر می‌رسد، آیات قرآن به منزله نسخه‌هایی است که طیب عالمیان برای خصوص مردم عرب عصر نزول نوشته است و طبیعتاً اگر بخواهیم از این نسخه‌ها قواعدی را استخراج کنیم که برای موارد مشابه نیز کارآمد باشد، باید بنگریم آن قاعده کلی که آن طیب بر اساس آن نسخه خاصی را نوشته است، چیست؟ اگر طیب آن قاعده را بیان کرده باشد، موارد مشابه آن قابل تشخیص است و می‌توان آن قاعده را بر آنها تسری داد؛ اما اگر آن قاعده را بیان نکرده باشد، باید تلاش کرد، آن را شناسایی نمود (ر.ک: وحید بهبهانی، ص ۱۴۸).

روشی که آیت‌الله معرفت برای کشف قواعد کلی قرآن پیشنهاد کرده است، «تقسیم و سبر منطقی» یا «تنقیح مناط اصولی» است. تنقیح مناط عبارت است از تحصیل اطمینان به این که خصوصیتی مناط و علت حکم است. تسری و تعمیم یک حکم جزئی را با لحاظ مناط آن به موارد مشابه، قیاس فقهی یا تمثیل منطقی می‌نامند (مظفر، المنطق، ص ۲۷۰). این تسری و تعمیم را اگر بر اساس مناط و علت منصوص باشد، قیاس مستنبط العله و اگر مبتنی بر مناط و علت استنباطی باشد، قیاس مستنبط العله گویند (همو، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۷۲).

به این ترتیب، تنقیح مناط یا تحصیل اطمینان به علت حکم در احکام جزئی یا از رهگذر تنصیص و تعیین شارع است و یا از طریق تقسیم و سبر منطقی. تقسیم و سبر منطقی این چنین است که خصوصیات یک شیء - مثل خمر - که حکم - مثلاً حرمت - به آن تعلق گرفته است، بر اساس تحلیل عقلی تقسیم می‌گردد و آنگاه هر قسم از خصوصیات آن - مثلاً سیال بودن - بررسی می‌شود که آیا حکم به آن متعلق است یا نه؟ اگر چنان باشد که آن قسم خصوصیت در سایر اشیا نیز باشد، اما چنان حکمی به آن اشیا تعلق نگرفته باشد، آشکار می‌شود که آنها علت حکم نیستند؛ بلکه علت حکم خصوصیتی است که یا در سایر اشیا نیست و یا اگر هست، همین حکم - مثلاً حرمت - را دارند (معرفت؛ التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۲۸).

به نظر می‌رسد، این روش شبیه «روش بقایا» در منطق عملی یا متدلوزی علوم است که در آن عوامل پیرامون یک چیز را بررسی می‌کنند و از رهگذر آن درصدد این هستند که بدانند عوامل غیر مؤثر کدام‌اند که سرانجام آنچه باقی می‌ماند، علت آن پدیده تلقی

می شود. (شاله، ص ۱۱۹ و مجتوبی، ص ۹۳ و قائمی، ص ۲۴۸)

این روش مبتنی بر این پیش فرض است که معارف و احکام جزئی قرآن از یک دسته معارف و احکام کلی سرچشمه گرفته اند و نوعاً احکام و معارف جزئی به شخص و منطقه و تاریخی خاصی تعلق دارد؛ اما معارف و احکام کلی و رای آنها عام و فرامنطقه ای و فراتاریخی است؛ بر این اساس می توان از رهگذر الغای خصوصیات شخصی و منطقه ای و تاریخی معارف و احکام جزئی به معارف و احکام کلی و رای آنها دست یافت.

آیت الله معرفت در این زمینه آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱ (نحل، آیه ۴۳) را مثال می زند که ظاهر آن خطاب به مشرکان مکه است که در نبوت پیامبر اسلام (ص) تردید داشتند. در این آیه به آنان گفته شده است که اگر در نبوت آن حضرت تردید دارید، از یهودیان مدینه پرسید. در این آیه چهار خصوصیت به چشم می خورد: اول، نبوت پیامبر اسلام (ص) به عنوان شیء مورد تردید؛ دوم، مشرکان مکه به عنوان مخاطبان آیه؛ سوم، یهودیان مدینه به عنوان اهل ذکر، و چهار عدم علم.

در اینجا بررسی می شود که آیا «وجوب سؤال» به مشرکان مکه اختصاص دارد و آیا باید فقط در خصوص تردید در نبوت پیامبر اسلام (ص) سؤال کرد و آیا باید تنها از یهودیان مدینه پرسش کرد. در این بررسی آشکار می شود که «وجوب سؤال» به هیچ یک از این خصوصیات تعلق ندارد. خصوصیتی که باقی می ماند، عدم علم است؛ بنابراین علت وجوب سؤال عدم علم است. بر این اساس، باطن یا حکم کلی و رای آیه مذکور این است که هرگاه درباره چیزی علم نداشتید، از عالمش سؤال کنید؛ حال عالمش هرکه باشد و سؤال هرچه باشد؛ از این رو، برای وجوب تقلید عامی از مجتهد به همین آیه استدلال می کنند (رک، معرفت؛ «اقتراح»، ش ۲۲-۲۱، ص ۲۹۱-۲۹۲).

آیت الله معرفت در این زمینه آیه وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا^۲ (بقره، آیه ۱۸۹) را نیز مثال می آورد. این آیه ناظر به کسانی از مردم مدینه بود که پس از برگشت از حج به جای آن که از در خانه به خانه خود داخل شوند، از پشت خانه به خانه خود داخل می شدند. این سنتی منطقه ای و تاریخی مربوط

۱. اگر نمی دانید از دانیان به کتاب های آسمانی برسید.

۲. و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآید؛ بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه ها از در ورودی آنها درآید.

به مردمان مدینه در عصر نزول بود. ظاهر این آیه به همین مردم اختصاص دارد؛ اما آن حکم کلی که ورای این حکم است، فرامنطقه‌ای و فراتاریخی است و بر مردم دیگر نیز جاری است و آن عبارت از «امر به انجام دادن عمل عقلایی» است. در این آیه به واقع به آن مردم گفته شده است، «عقلایی عمل کنید» (ر.ک. معرفت؛ التمهید، ج ۳، ص ۲۸)

علامه طباطبایی نیز در این زمینه آیه فَاَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ (حج، آیه ۳۰) را مثال می‌زند. این آیه ناظر به خصوصیات تاریخی و منطقه‌ای و فرهنگی حجاز عصر نزول نازل شده است؛ اما حکم کلی ورای آن که عبارت نهی از عبادت غیر خدا و فراتر از آن، نهی از توجه به غیر خداست، فراتاریخی و فرامنطقه‌ای است. (ر.ک. طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۲۷-۲۸)

چنان که پیش‌تر آمد، دلیلی وجود ندارد که باطن قرآن را به لوازم غیر بین آیات محدود کنیم؛ چون وقتی اصل بر این است که به معنای ظاهری آیات توسعه داده شود تا بتواند موارد دیگری را نیز فراگیرد، حسب مورد بجاست که به لوازم بین آیات نیز توجه شود. به این ترتیب، قیاس اولویت و مانند آن نیز که در مبحث مفهوم و منطوق اصول فقه از آنها سخن می‌رود، راه‌های دیگر برای کشف باطن آیات تلقی می‌شود.

در این زمینه یکی از آیاتی که را ذکر کرده‌اند، آیه إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (نساء، آیه ۱۰) است. درباره این آیه گفته‌اند: وقتی خوردن مال یتیم حرام باشد، به طریق اولی تباه کردن آن حرام خواهد بود (عک، ص ۳۶۹).

بنابر آنچه بیان شد، روش کشف باطن قرآن استخراج لوازم منطقی آیات قرآن از رهگذر استدلال به ظواهر آیات قرآن به نحو مباشر یا غیر مباشر است.

چنان که در منطق مذکور است، استدلال مباشر عبارت از آن است که قضیه‌ای از دل قضیه‌ای دیگر بیرون کشیده شود، بدون آن که قضیه سومی در میان باشد؛ نظیر احکامی که در قضایای منطقی مثل احکام تناقض، تداخل و عکس وجود دارد (ر.ک. مظفر، المنطق، ص ۸۵ - ۸۶ و ۱۹۷). مفاهیم اصولی را نیز می‌توان از همین قبیل برشمرد. در اینجا ملازمه‌ای که میان قضیه اصلی و قضیه استنتاجی وجود دارد، بین است و به صرف تصور، مورد تصدیق قرار می‌گیرد؛ بنابراین برای اثبات این ملازمه نیازی به اقامه دلیل نیست.

۱. پس، از پلیدی بت‌ها دوری کنید.

۲. در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند.

استدلال غیر مباشر آن است که قضیه‌ای از ترکیب دو یا چند قضیه دیگر به دست آید؛ نظیر آنچه در قیاس، استقرا و تمثیل معمول می‌شود. تمثیل منطقی را با قیاس اصولی مترادف شمرده‌اند. آنچه در کشف باطن بیشتر به کار می‌آید، همین نوع اخیر است و آن عبارت است از تسری حکم یک شیء به شیء دیگر به واسطه قدر جامعی که میان آن دو است. شایان ذکر است که حجیت آن مشروط به این است که آن قدر جامع علت تامه حکم باشد و به طریق اطمینان‌آوری کشف شده باشد که البته در این صورت، دیگر قیاس اصولی یا تمثیل منطقی نخواهد بود؛ بلکه قیاس منطقی به شمار خواهد رفت (رک: همان، ۲۷۰ و وحید بهبهانی، ص ۲۹۴ - ۲۹۵). در اینجا رابطه میان قضیه اصلی و قدر جامع آن ملازمه غیر بین است؛ یعنی به صرف تصور لازم و ملزوم و ملازمه میان آن دو، ملازمه میان آن دو مورد تصدیق قرار نمی‌گیرد و تصدیق آن در منوط به این است که دلیلی نیز بر این ملازمه اقامه شود. روشی که برای اقامه دلیل پیش بینی شده است، تقسیم و سبر است که شرح آن آمد.

۵. ویژگی‌های بواطن آیات در حوزه لوازم غیر بین

در توضیح آنچه آمد، ویژگی‌های بواطن آیات را در حوزه لوازم غیر بین می‌توان چنین بیان کرد:

۱. بطن داشتن از اختصاصات قرآن نیست. هر کلام دیگری نیز بطن دارد؛ چون همان‌طور که آمد، باطن از لوازم منطقی کلام به شمار می‌رود و روشن است که هر کلامی لوازم منطقی دارد؛ به همین رو فهم بطن قرآن به ائمه (ع) اختصاص ندارد. به علاوه، اگر بطن قرآن مقوله‌ای بود که به قرآن اختصاص داشت، باید خدا یا پیامبر (ص) و ائمه (ع) روش فهم آن را به بشر می‌آموخت؛ اما نظر به این که آنان راه ویژه‌ای برای فهم بطن قرآن، جز آنچه معهود و معلوم بشر است، به بشر نیاموخته‌اند، دانسته می‌شود، بطن قرآن مقوله‌ای هم‌سنخ بطن کلام بشری است و بشر توانایی درک آن را دارد.

اساساً راز جاودانگی و تبیان کل شیء بودن قرآن در امکان فهم و اخذ بطون قرآن و بهره‌گیری از آنها در امور مستحدث توسط خود بشر است و روشن است که اگر فهم و اخذ بطون قرآن به پیامبر (ص) و ائمه (ع) اختصاص داشت، باید اکنون که آنان در میان مردم حضور ندارند، جاودانگی و تبیان کل شیء بودن قرآن بی‌معنا باشد.

۲. بواطن قرآن با ظواهر قرآن ملازمه دارد و در طول آنهاست؛ نه در عرض آنها. برای مثال، در خصوص آیه وَ أَنْ السَّاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (جن، آیه ۱۸) نمی توان گفت: معنای باطنی آن این است که مواضع سجده متعلق به خداست و در حد سرقت نباید قطع شود (ر.ک: عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹)؛ چون مساجد در لسان عرب و آیات قرآن به همان معنای معهود است و آن به مساجدی مثل مسجد الحرام و مسجد الاقصی انصراف دارد و مراد از فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا این است که در این مساجد همراه «الله» بت‌ها را نپرستید؛ چنان که در مواضع دیگر قرآن نیز به همین معنا آمده است؛ نظیر وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ (بقره، آیه ۱۱۴).

۳. رابطه میان ظاهر و باطن رابطه مفهوم و مصداقی یا مثل و ممثلی است؛ یعنی ظاهر به واقع به منزله یک مثال و مصداق از یک حکم و معرفت کلی است (معرفت، تأویل از دیدگاه علامه طباطبایی، ص ۷۰-۷۲). خدای بزرگ به منظور مبین و ملموس ساختن معارف و احکام کلی قرآن از هر حکم و معرفت کلی مثال و نمونه‌ای از عصر و مصر نزول وحی به دست داده است. به نظر می‌رسد، آیه شریفه وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (زمر، آیه ۲۷) ناظر به همین معناست (ر.ک. طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۶۷).

چه در بعد معارف، قصه‌هایی که از امت‌های گذشته در قرآن آمده و چه در بعد احکام، اوامر و نواهی که خطاب به مردم عصر نزول نازل شده است، مثال‌ها و مصداق‌هایی از معارف و احکام کلی قرآن به شمار می‌رود؛ بنابراین، در قرآن تمامی نمونه‌ها و مصداق‌های ناظر به هر عصر و مصر نیامده است؛ اما هر نمونه و مصداقی که در دیگر اعصار و امصار حادث شود، از سنخ همان مواردی است که در قرآن یاد شده است.

به این ترتیب، باید گفت: این که قرآن تبیان کل شیء خوانده شده است، با نظر به معارف و احکام کلی قرآن است؛ یعنی می‌توان تمامی امور مستحدث را با ارجاع به معارف و احکام کلی قرآن تبیین کرد و گرنه، پنهان نیست که در خصوص اموری مثل بیمه،

۱. و مساجد ویژه خداست؛ پس هیچ‌کس را با خدا نمخوانید.

۲. و کیست بیدادگرت از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود؟

۳. و به راستی، ما در این قرآن برای مردم هر مثلی را زدیم، تا پند گیرند.

تلقیح مصنوعی و نماز در قطبین هیچ آیه‌ای و حتی هیچ روایتی وجود ندارد.

۴. بواطن قرآن فراعربی، فراتاریخی و فرامنطقه‌ای است؛ اما ظواهر قرآن عربی، تاریخی و جغرافیایی است. البته این به آن معنا نیست که لزوماً آنچه ناظر به عرب عصر و مصر نزول قرآن است، باید تغییر کند و متناسب به سایر قومیت‌ها در اعصار و امصار دیگر شود، مثلاً فارسی‌زبانان بتوانند نماز را به فارسی بخوانند؛ بلکه به این معناست که عربی بودن نماز به اقتضای عرب بودن پیامبر اسلام (ص) و قوم آن حضرت بوده است و طبیعتاً اگر از میان فارسی‌زبانان پیامبری برانگیخته می‌شد، نماز به زبان فارسی خوانده می‌شد؛ اما حال که نماز عربی است، وجهی ندارد که سایر قومیت‌ها آن را به زبان خود برگردانند و بخوانند؛ منتها نباید عربیت و تاریخت و منطقه‌ای بودن احکام ظاهری بر بواطن فراعربی و فراتاریخی و فرامنطقه‌ای قرآن حاکم بشود؛ چون ظواهر آیات جسم است و بواطن آیات روح، و جسم بدون روح مرده است. باطن اقامه نماز یاد خداست (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي^۱ طه، آیه ۱۴) و نماز بدون یاد خدا بی‌فایده است (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ^۲ مطففین، آیات ۴ و ۵).

ناگفته نماند که اخذ احکام و معارف ظاهری قرآن توسط اقوام غیر عرب نوعی نقل و انتقال فرهنگی تلقی می‌شود که امری معمول و معقول است؛ علاوه بر آن رعایت ظواهر احکام و حفظ آنها لازم است؛ چون یکی از بواطن و احکام کلی قرآن حفظ وحدت است و یگانگی احکام ظاهری قرآن در تمام اقوام و اعصار سمبل وحدت و ابزار حفظ آن تلقی می‌شود.

۵. بواطن قرآن اصل است و ظواهر قرآن فرع و لذا به نظر می‌رسد آنجایی که امتثال فرع مستلزم تباهی اصل باشد، باید فرع را وانهاد.

۶. بواطن قرآن ثابت است و ظواهر قرآن متغیر و از این رو آنجایی که مصالح و مقتضیات ایجاب بکند، باید حکمی ظاهری را برداشت و حکم دیگری را به جای آن نهاد؛ بنابراین آن که آورده‌اند، تا روز قیامت حلال محمد حلال و حرام او حرام است، ناظر به بواطن و ثوابت است؛ نه لزوماً ظواهر و متغیرات.

۷. به نظر می‌رسد، نسخ چه بین الادیانی و چه درون‌دینی در احکام ظاهری رخ می‌نماید. بواطن عبارت از همان مصالح کلی و رای احکام جزئی هستند که از شرایط و

۲. پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند.

۱. نماز را برای یاد کردن من به پادارا

مقتضیاتی به شرایط و مقتضیاتی دیگر دگرگونی نمی‌پذیرد؛ اما ظواهر احکامی هستند که ناظر به شرایط و مقتضیات عصر و منطقه خاصی است و لذا هرگاه آن شرایط و مقتضیات تغییر یابد، آن احکام نیز نسخ می‌گردد و احکام دیگری به جای آنها تشریح می‌شود؛ بنابراین بواطن همه ادیان آسمانی یکی است و اگر تفاوتی هست، در ناحیه ظواهر به چشم می‌خورد.

۸. این که در آیات و روایات دین فطری خوانده شده است، ناظر به بواطن کلیات است. معارف و احکام ظاهری قرآن تاریخی و محیطی است و در بسیاری موارد ترجیهی جز رسم و قرارداد ندارد؛ اما معارف و احکام باطنی قرآن توجیه عقلی دارد و بر حسن و قبح عقلی مبتنی است. قاعده کَلِّمًا حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ حَكَمَ بِهَ الْعَقْلِ وَ كَلِّمًا حَكَمَ بِهَ الْعَقْلِ حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ^۱ (کاظمی، ج ۳، ص ۶۰ و حکیم، ج ۲، ص ۱۸۵) ناظر به کلیات و بواطن دین و قرآن است.

۹. بواطن قرآن ذاتیات قرآن است و ظواهر قرآن عرضیات آن. ذاتیات قرآن معارف و احکامی است که اگر قرآن در هر تاریخ و محیطی نازل می‌شد، لزوماً آنها در قرآن وجود داشت و عرضیات قرآن، معارف و احکامی است که اگر قرآن در غیر عصر پیامبر اسلام (ص) و در غیر عرب حجاز نازل می‌شد، لزوماً آنها در قرآن وجود نداشت؛ بنابراین عربی بودن قرآن و سخن گفتن از بت‌های لات و عزا و منات، جنگ بدر و احد و حنین و تبوک، مکه و مدینه و نظایر آنها از عرضیات قرآن است که بی‌تردید اگر قرآن در تاریخ و جغرافیای دیگری نازل می‌شد، لزوماً از آنها سخن نمی‌رفت.

۱۰. این که آورده‌اند قرآن زنده و جاری است، لزوماً با لحاظ بواطن آیات و معارف و احکام کلی قرآن است و گرنه کیست که تردید کند، برخی از ظواهر آیات و احکام جزئی قرآن نظیر آنچه در آیات مربوط به عبد و امه آمده است، راکد و معطل است.

۱۱. به نظر می‌رسد، باید بواطن آیات را محکّمات قرآن تلقی کرد؛ از این رو ظاهر آیات را باید به آنها ارجاع داد. خداوند برای تقریب به ذهن، معارف و احکام کلی را در قالب موارد عینی و حسی عصر نزول و به زبان و فرهنگ عرب آن عصر بیان کرده است؛ اما نباید در ظاهر این آیات جمود ورزید و بدون ارجاع آنها به معارف و احکام کلی آنها را

۱. هرچه را شرع به آن حکم کند، عقل به آن حکم کند و هرچه را عقل به آن حکم کند، شرع به آن حکم کند.

فهمید. باطن آیات صفات، ناهمانندی خدا با مخلوقات است^۱ (شوری، آیه ۱۱) و در فهم صحیح آیاتی چون الرَّخْمُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى^۲ (طه، آیه ۵)، وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ^۳ (قیامه، آیات، ۲۲ و ۲۳) باید به آن ارجاع شود. باطن آیات بهشت، ارضای کامل نفس است^۴ (زخرف، آیه ۷۱)؛ بر این اساس، باید آیاتی مانند این آیه را براساس آن فهمید: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ^۵ (محمد، آیه ۱۵).

در چنین آیاتی که از مغیبات سخن می‌رود، حقایق غیبی در قالب مثال برای تقریب به ذهن بیان شده است و لذا معنایی حقیقی دنیوی آنها اراده نشده است.

۱۲. برخی از آیاتی که حامل معارف و احکام کلی‌اند، نسبت به آیاتی که حامل معارف و احکام جزئی هستند، از قبیل باطن برای آیات ظاهر به شمار می‌روند؛ بر این اساس لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا^۶ (نسا، آیه ۳۶) باطن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ^۷ (حج، آیه ۳۰) تلقی می‌شود (طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۲۷ و ۲۸).

۶. نتیجه

از مباحثی که آمد، چنین حاصل می‌شود که بطون قرآن که در روایات از آنها سخن رفته است، معارف و احکام و رای آیات قرآن است که به موارد عصر نزول اختصاص ندارد و میان بطون قرآن و ظواهر قرآن ملازمه منطقی اعم از بین و غیر بین برقرار است.

بطون به این معنا به قرآن اختصاص ندارد و فهم آن نیز به افراد خاصی مثل ائمه (ع) و عرفا منحصر نیست و هرکسی که در قرآن توانایی تدبّر داشته باشد، می‌تواند به بطون قرآن دسترسی داشته باشد.

روش کشف باطن قرآن، اخذ مفاهیم التزامی آیات به شیوه‌های منطقی نظیر قیاس

۱. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛ هیچ چیزی مانند او نیست.

۲. خدای مهربان بر تخت استیلا یافت.

۳. در آن روز چهره‌هایی درخشان بوده، به پروردگارشان می‌نگرند.

۴. مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ؛ آنچه را که دل‌ها بخواهد.

۵. مَثَلُ بَهْشْتِي كِه بَه پَرهیزگارَان وَعَدَه دَادَه شُدَه، چُون بَاغِي اسْت كِه دَر اَن نَهْرهَائِي اسْت اَز اَبِي كِه رَنگ وَ بُو وَ طَعْمَش بَرَنگَشْتَه وَ جَوِي هَائِي اَز شَبِيرِي كِه مَزَه‌اش دَگَرگُون نَشُود وَ رُودَهَائِي اَز بَادَه‌اي كِه بَرای نُوَشندگَان لَذْتِي اسْت وَ جَوِيبارهَائِي اَز اَنگِيبن نَاب، وَ دَر اَنجَا اَز هَرگُونَه مِيوَه بَرای اَنان فَرَاهِم اسْت.

۶. بَا اُو چيزِي رَا شَرِيك نَگيريد. ۷. اَز پَلِيدِي بَت‌ها دُورِي كَنيَد.

اولویت، و تقسیم و سبر است. مفاهیمی که از رهگذر تقسیم و سبر منطقی از آیات قرآن استخراج می‌شود، کلی، محکم، فطری، ثابت، تغییرناپذیر و نسخ‌ناپذیر، فراعربی، فراتاریخی و فراجغرافیایی است.

منابع

- حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ط ۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق
- حکیم، سید محسن؛ حقائق الاصول، ج ۱، بی‌نا، قم، ۱۳۷۵ ش
- خمینی (امام)، روح الله؛ قرآن کتاب هدایت، ج ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵ ش
- ذهبی، محمدحسین؛ التفسیر و المفسرون، ط ۲، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۶ ق
- زرکش، محمد بن عبدالله بن بهادر؛ البرهان فی علوم القرآن، ط ۱، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق
- سیوطی، عبدالرحمن؛ الاتقان فی علوم القرآن، ط ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق
- شاله، فلیسین؛ شناخت روش علوم یا فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی، ج ۳، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵ ق
- طباطبائی، محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، بی‌جا، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه، بی‌تا

- طباطبائی، محمد حسین؛ شیعه در اسلام، دار التبلیغ اسلامی، قم، ۱۳۴۸ ش
- عکس، خالد عبدالرحمن؛ اصول التفسیر وقواعده، ج ۲، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۰۶ ق
- عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی، بی‌جا، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ ق
- فیض کاشانی، ملامحسن؛ الصافی فی تفسیر القرآن، بی‌جا، دار المرتضی، مشهد، بی‌تا
- قائمی، علی؛ روش تحقیق با تأکید بر مکتب‌شناسی، ج ۲، انتشارات امیری، تهران، ۱۳۷۲.
- کاظمی، محمد علی؛ فوائد الاصول، ج ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق
- مجتبوی، سید جلال الدین؛ «منطق عملی»، فلسفه در ایران، ج ۶، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۹.
- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، ط ۲، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق و ط ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا
- مظفر، محمدرضا؛ اصول الفقه، ج ۵، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا
- مظفر، محمد رضا؛ المنطق، بی‌جا، دار التعارف، بیروت، ۱۴۰۰ ق.
- معرفت، سید محمد هادی؛ التمهید فی علوم القرآن، ط ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسین، ۱۴۱۲-۱۴۱۱ ق
- معرفت، محمد هادی؛ «اقتراح» پژوهش‌های قرآنی، ش ۲۱ و ۲۲
- معرفت، محمد هادی؛ التفسیر و المفسرون، ط ۱، مشهد، الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیه، ۱۴۱۸ ق
- معرفت، محمد هادی؛ «تأویل از دیدگاه علامه طباطبائی»، پژوهش‌های قرآنی، ش ۹ و ۱۰
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ تفسیر نمونه، ج ۳۲، دار الکتب الاسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش
- نکونام، جعفر؛ «روش تفسیر ظاهر قرآن»، صحیفه مبین، دوره دوم، ش ۱۹
- وحید بهبهانی، محمد باقر؛ الفوائد الحائریه، ط ۱، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق